

precedence of science on Mulla Sadra

افضل العلم عند ملاصدرا

چکیده

همواره فلاسفه بزرگی در جهت یافتن دانش برتر تلاش نموده اند. این تلاشها سبب ظهور اندیشه ها و مکتب هایی با هدف کمال و سعادت انسانی گشته است.

در این مقاله تلاش شده است تا با تکیه به دیدگاه ملاصدرا به عنوان بنیان گذار حکمت متعالیه و نیز توجه ویژه وی به فلاسفه پیشین و دیدگاه های متنوع آنان، در نهایت، با بررسی ملاک های علم ارجمند از منظر هر کدام از گرایش های پیش از خود، و عنایت به محدودیت عقل گرایی محض فلاسفه، تقلیدی بودن کلام متکلمین، بدون برهان بودن عرفان، محدودیت حس و تجربه دانشمندان علوم تجربی و ایرادات متعدد دیگری که بر هر یک از آن ها وارد است، نظر نهایی وی را مطرح نماید.

ملاصدرا در نهایت معتقد است، دانشی می تواند برتر از دیگر دانش ها باشد که بتواند راه دل و کشف و شهود را با تعقل و استدلال ترکیب کرده و با تأیید وحی و سنت، فراروی بشر گذارد و این راه جز از طریق حکمت متعالیه میسر نیست.

کلمات کلیدی: حکمت متعالیه، علم ارجمند، ملاصدرا، عقل.

Abstract:

Always great philosophers have tried to find superior knowledge. These efforts have led to the emergence of ideas and the school has been aimed at human perfection and happiness.

In this article we have tried to rely on Mulla Sadra as the founder of Transcendental Philosophy, as well as special attention to former philosophers and their diverse views, By study the venerable science standards from the perspective of each of their preceding trends, and considering the limitations of rationalism as philosophers, Imitative the words of theologians, no proof of mysticism, limitations and drawbacks of other scientists feel and experience that each of them has arrived, has raised its final

Finally, Mulla Sadra believes that the knowledge can be superior to other knowledge, heart and intuition that can combine with reason and argument and confirmed by the revelation and tradition, Puts a human face and it is not possible except through transcendental philosophy.

Kay words : Transcendent Wisdom, Science venerable, Mulla Sadra, Reason

ملخص:

لا يزال الفلاسفة الفحول بذلوا جهودهم في محاولة العلم الاعلى. وقد أدت هذه الجهود إلى ظهور أفكار ومكاتب تهدف الكمال والسعادة للإنسان.

نسعا في هذه المقالة أن اعتمدنا على وجهه النظر للملاصدرا باعتبار أنه مؤسس الحكمة المتعاليه و أيضا اهتمامه الخاصه للفلاسفة السابقين و جهات نظرهم المختلفه، مع تحقيق ملاكاتهم للعلم الاعلى من وجهه نظر كل من الاتجاهات السابقه لها، وبالنظر إلى القيود المحدده على العقلانيه للفلاسفة، تقليد المتكلمين للكلام، كون العرفان بلابرهان، محدوديه و نقص الحس و التجربه للعلماء التجريبي و المشاكل المتعدده الأخرى التي وردت على كل منها، لأجل ذلك، اصدر ملاصدرا، النظر النهائي للعلم الاعلى. وأخيرا، يعتقد ملاصدرا أن العلم الاعلى يمكن أن تكون متفوقه على المعارف الأخرى، اذا كان القلب والحس التي يكون في ذلك العلم، تتحد مع العقل والحجج و مع تأييد الوحي والتقليد، تكون وجهه للانسان، وأنه لا يمكن إلا من خلال الفلسفة المتعاليه.

اللغات الاصلية: الحكمة المتعاليه، علم المبجل، صدر المتألهين، العقل.

طرح مسئله

فلاسفه بسيارى در طول تاريخ اندیشه بشرى به دنبال يافتن دانشى بوده اند که بتوانند بر اساس آن به راز هاى هستى و حقيقت آن پى ببرند. فلاسفه مشاء و اشراق هر کدام به تناسب و فراختر خویش در اين راه تلاش گسترده اى به عمل آوردند و هر يك از آنان در اين راه دست آوردهاى داشته اند که مورد نقد و ابرام قرار گرفته است. مسئله اى که اين مقاله دنبال مى کند، اين است که در ابتدا نقائص و ايرادات علوم مختلف از منظر ملاصدرا مطرح نماييم. آن گاه با آشکار شدن ملاک و ميزان ارجمندى علوم مختلف و روشن شدن موضع ملاصدرا نسبت به اين علوم، با ارائه ملاک ارجمندى علوم از منظر صدر المتألهين، روشن نماييم که برترين علم از منظر وى از ميان علوم مختلف، کدام علم، مى باشد و آيا اصولا هيچ يك از علوم متداول، برای کشف حقيقت هستى، مورد قبول ايشان قرار گرفته است. اين مقاله تلاش مى کند تا دیدگاه ملاصدرا را در ارائه علم برتر که در برگیرنده تمامى ملاک هاى علم ارجمند از منظر وى

است، تبیین نماید. هرچند برای تطبیق ملاک های مورد نظر ملاصدرا با حکمت متعالیه به عنوان علم برتر از منظر وی، و تعیین پایبندی ایشان به این ملاک ها، نیاز به بررسی دیگری می باشد.

تعریف علم

علم در لغت، نقیض جهل و به معنای دانایی می باشد (ابن منظور ۱۴۰۵ ق: ج ۱۲، ۴۱۷)، و در اصطلاح حکماء، حصول صورت شیء نزد عقل است (ابن رشد، ۱۳۷۷ ش: ۱۱۷). ملاصدرا علم را وجود مجرد از ماده می داند (صدرالمآلهین، ۱۹۸۱ م: ج ۳، ۳۱۹)، وی علم را مرادف با وجود دانسته لذا، مانند ابن عربی (ابن عربی، بی تا: ج ۱، ۲۷۱)، آن را بدون تعریف به شمار می آورد، زیرا چیزی به وضوح علم نیست تا بتوان به وسیله آن، علم را تعریف کرد. اما در طبقه بندی علوم، هر علمی جای گاه خاص خود را دارد، به گونه ای که هر کدام جدا گانه بررسی می شود. از این جهت می بینیم ملاصدرا هر یک از علوم متداول را جداگانه محک زده و میزان ارزش دهی به آن ها را سنجیده است. از آن جا که ابتدایی ترین دانش و دریافت ما از جهان خارج و مادی است، علوم تجربی به عنوان اولین علمی که بشر با آن ارتباط دارد مورد بررسی قرار می گیرد.

علوم تجربی و حسی از دیدگاه ملاصدرا

ملاصدرا، معتقد است که شناخت حسی و تجربی، به تنهایی ارزش معرفتی ندارد (ملاصدرا، ۱۹۸۱ م: ج ۸، ۴۵)، و معرفت حسی تنها منحصر به کسانی است که از ضعف ادراک برخوردارند و از حقیقت، تنها به مراتبی که دارای محدودیت و حدود عدمی هستند اکتفا کرده اند (ملاصدرا، بی تا: ۲۴).

هرچند ملاصدرا برای معرفت حسی ارزش چندانی قائل نیست ولی در عین حال معرفت تجربی را طریقی برای دستیابی انسان به مراتب بالاتر معرفت می داند که در واقع این مراتب عالی، علم واقعی محسوب می شوند و انسان را به کمال می رساند (ملاصدرا، ۱۹۸۱ م: ج ۹، ۱۹۳ و ۱۳۶۳ ش ب: ۱۱۷).

بنابراین از نظر ملاصدرا به علوم دنیوی و تجربی باید به مقدار گذراندن زندگی اکتفا شود و زیاده بر آن موجب تباهی دنیا و آخرت می گردد.

از نظر صدرالمآلهین، دانشی که به وسیله آن حقیقت انسانی به کمال می رسد، دانشی است که مربوط به امور الهی، معارف ربانی، توحید، مبدا و معاد است. البته این کمال بر حسب بخش نظری نفس است که همراه او جاودانه می ماند نه بر حسب بخش عملی که به هنگام کوچ از دنیا زائل می شود، دیگر، دانش هایی که نیاز به آن ها صرفا از نظر اصلاح امر زندگی دنیاست و رسیدن به خواست های نفسانی و هدف های دنیوی یا به چنگ آوردن منافع حسی و لذت های بدنی و قدرت یابی، فخر فروشی و رسیدن به منزلت و ریاست بر هم نوعان و فرمانروایی باشد، ضررشان بیش از سود و در دست نبودنشان بهتر از به دست آوردن آنهاست. (ملاصدرا، ۱۳۸۱ ش: ۱۶۶)

بنابراین صرف وقت در علوم جزئی و تجربی باید به عنوان مقدمه برای دست‌یابی به علوم شریف‌تر مانند علم الهی و حکمت متعالیه باشد و لازم است تنها عده‌ای خاص برای رفع نیازهای دنیوی به این امور بپردازند و بر مرد الهی شایسته نیست در آنها تمرکز کند (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ج ۹، ۱۵۸).

از مجموع نظریات ملاصدرا در زمینه علوم تجربی می‌توان این نتیجه را گرفت که از آن جا که در علوم تجربی، ملاک بر مشاهدات حسی و امور مادی استوار است و این امور نقش واسطه‌ای در ادراک و شناخت ما دارند و هدف اصلی در این جهان و سرای باقی ندارند، پس باید در همین حد به آن‌ها توجه نمود و آن‌ها را برای درک بهتر هدایت و حقیقت استفاده کرد اما اصالتاً نمی‌تواند تعیین‌کننده و حقیقت‌یاب باشند. زیرا ملاک اصلی در این شناخت ماده و ظاهر و مشاهده‌ظاهری است.

فلسفه از دیدگاه ملاصدرا

ملاصدرا فلسفه را این‌گونه تعریف می‌نماید:

« فلسفه عبارت است از استکمال نفس انسانی با شناخت حقائق موجودات بنابراین چه هستند، و حکم به وجودشان از روی تحقیق با براهین، نه برگرفته از گمان و تقلید دیگران، بر اساس طاقت و وسع انسانی تا شباهت به باری تعالی پیدا کند.» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ج ۱، ۲۰).

همان‌گونه که در این فراز آمده است، فلسفه از طریق برهان عقلی صرف سعی می‌کند تا به حقایق امور دست یابد. اما از آن جا که فلسفه متکی به برداشت‌های عقلی است و عقل انسان نیز محدودیت‌های خاص خود را دارد، طبیعی است که شناخت عقلی نیز دچار محدودیت می‌گردد. شناختی که فلسفه برای انسان به ارمغان می‌آورد بر اساس برهان است و شناختی که به گفته ملاصدرا، بر اساس تقلید باشد، مطلوب نخواهد بود. در واقع با توجه به این مطلب شناختی که بر اساس پذیرش پیام روایات و قرآن نیز باشد، چون صرفاً تقلیدی است، ممکن است داخل در این ملاک بوده و مطلوب نباشد؛ زیرا تنها شناخت متکی به برهان است که مطلوب است. در حالی که می‌بینیم در جایی دیگر ملاصدرا شناخت متکی به عقل را ضعیف می‌داند.

به عقیده ملاصدرا، آنچه ما از طریق صور ذهنی خود از حقیقت وجود می‌شناسیم ماهیت و نشانه‌های آن است، نه حقیقت وجود. پس شناخت حقیقت اشیاء در قدرت عقل بشر نیست و تنها راه شناخت آن‌ها علم حضوری و یا بسنده کردن به علم ضعیفی از طریق لوازم و نشانه‌های آن است (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ج ۱، ۶۲).

در این جا می‌بینیم ملاصدرا به محدودیت تصور ذهنی از اشیاء توسط عقل اشاره می‌کند و این که عقل تنها می‌تواند به ماهیت و نشانه‌های حقیقت وجود دست یابد و هم چنان از درک حقیقت وجود عاجز خواهد بود، در حالی که پیش‌تر هدف فلسفه را شناخت حقیقی موجودات بر اساس عقل و برهان می‌دانست (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ج ۱، ۲۰).

ملاصدرا عوامل دیگری نیز برای محدودیت شناخت عقلی بیان می کند، از جمله این که حقیقت، گسترده تر از آن است که عقل به تنهایی بتواند به آن احاطه یابد (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ج ۱، ۱۷)، و از جمله تحت تأثیر قرار گرفتن عقل توسط تمایلات نفسانی، انحرافات اخلاقی، دوری از انصاف، تعصب و پلیدی های جاهلیت (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ج ۷، ۴۱۳)، جملگی عوامل نقصان ادراک عقلی و عجز آن از شناخت حقایق امور است.

با توجه به این مطالب معلوم می شود که ملاصدرا چنین محدودیت هایی برای عقل محض بشری را علت رو گردانی خویش از فلسفه مشاء و روی آوردن به حکمت متعالیه می داند.

ملاصدرا در جایی دیگر علت حمله خود به فلسفه را نقص فلسفه مشاء در بکار گیری معقولات ثانوی و عدم استفاده آنان از کلام و نور وحی و ولایت می داند.

از آن جا که فلسفه به ویژه فلسفه مشاء با مفاهیم و معقولات ثانوی سروکار دارد نمی تواند به عمق حقایق نفوذ کند مثل اینکه به جای چشیدن شیرینی مفهوم آن را بیان کند از این رو، این سینا در شناخت معاد جسمانی ناتوان شده و خود اعتراف می کند که اینجا ساحت عقل نیست. وقتی می توان فیلسوفی را حکیم واقعی دانست که دانش خود را با نور نبوت و ولایت کامل کند در غیر این صورت گفتن حکیم در مورد کسانی که تنها به برهان اکتفا می کنند نوعی مجاز است (ملاصدرا، ۱۳۶۶ش الف: ج ۵، ۱۴۱ و ج ۸، ۶).

با توجه به نواقص فوق است که ملاصدرا، فلسفه را مانند علوم تجربی، ناتوان از درک حقیقت و ارزش مندی نسبت به دیگر علوم متداول بشری می داند.

ملاصدرا نه تنها فلسفه مشاء و برهان عقلی محض را در شناخت حقیقت وجود نمی پذیرد، بلکه فلسفه اشراق را نیز دارای اشکالاتی می داند و مورد پسند وی نیست؛ زیرا برهان در این نظام فکری از اعتبار جدی برخوردار نیست و به شهودی بدون برهان، بسنده کرده است. چنان چه سهروردی در باره محتوای کتابش، حکمه الاشراق می گوید :

« و لم يحصل لی اولاً بالفکر، بل کان حصوله بأمر آخر ثم طلبت علیه الحجّة حتّى لو قطعت النظر عن الحجّة مثلاً، ما کان یشککنی فیه مشککک» (سهروردی، ۱۳۷۵ش: ج ۲، ۱۰).

این اقرار واضحی از جانب شیخ اشراق در عدم پیروی وی از برهان در شناخت امور است. دلیل عقلی و برهان برای بنیان معرفتی اشراق جایگاه مهم و مؤثری ندارد، بلکه بود یا نبود آن بی اثر است.

این در حالی است که ملاصدرا به دنبال نظامی فکری است که بدون برهان بر آن اعتمادی نشود، به علاوه هر چند فلسفه اشراق عنصر شهود را به عنوان روش فکری خود به کار می برد، اما از منبع مهمی چون وحی و حدیث غافل مانده است، لذا در شناخت حقیقت دچار محدودیت و امکان خطا می شود.

ایراداتی که ملاصدرا پیرامون تفکر فلسفی و تعقل محض وارد می نماید، در موارد ذیل ملاحظه می گردد:

- ۱- شناخت ماهیتی اشیاء از طریق شناخت صور ذهنی توسط عقل، شناخت حقیقت وجود نمی باشد.
- ۲- عدم شناخت حقیقت وجود توسط عقل بشری.
- ۳- گستردگی حقیقت و عدم احاطه عقل بشری بر آن.
- ۴- تحت تأثیر قرار گرفتن عقل توسط تمایلات نفسانی .
- ۵- انحرافات اخلاقی و متأثر شدن عقل از آن ها در تشخیص خود..
- ۶- تعصب و پلیدیهای جاهلیت که در نوع تشخیص عقلی تأثیر می گذارد.
- ۷- استفاده گسترده مشائیان از معقولات ثانوی که مانع از شناخت عمقی حقایق می شود.
- ۸- عدم استفاده فلاسفه عقل گرا از وحی و ولایت (کتاب و سنت).

دیدگاه ملاصدرا پیرامون عرفان

ملا صدرا با وجود احترامی که برای عارفان واقعی قائل است اما همواره بر عرفان واهل کشف و شهود که مدعی هستند تنها از طریق ریاضت و انجام رقص و سماء و کشف و شهود به کشف حقایق هستی نائل می گردند حمله می کند.

بر اساس دیدگاه وی، اهل کشف و شهود هر چند حقایق را درست می یابند، اما به دلیل اشتغال فراوان به ریاضت و مجاهده نفسانی و ناتوانی در تعلیم و تعلم مباحث نظری و یا عدم رعایت قواعد برهان و استدلال نمی توانند یافته ها و کشف و شهود خود را برای دیگران قابل فهم نمایند از این جهت، عبارت های آنها خالی از تسامح و نقض و ایراد نیست (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ج ۶، ۲۷۱).

ملا صدرا در مذمت صوفیه و عارفان دروغین معتقد است، برخی از آنها صفاتی مخالف آنچه باید داشته باشند را دارند، چه نام صوفی در این روزگار به کسی اطلاق می شود که جماعتی را به دور خود جمع کرده و مجالس شکم چرانی و سماع و دست زنی و پای کوبی براه اندازد (ملاصدرا، ۱۳۸۱ش: ۵۴).

اشکال اصلی روش عرفان، بی توجهی به برهان است و شاید به همین سبب، آراء برخی از عرفا را «تخیل» می نامد. ملاصدرا شهود به تنهایی را کافی نمی داند زیرا وجود برهان را برای کشف تام، به خصوص در عقلیات صرف، ضروری می داند (ملاصدرا، ۱۳۴۵ش: ۲۶۶).

ملاصدرا اشکال دیگری که بر عرفان می گیرد این است که ممکن است تلبیس ابلیس در کشف و شهود عارف رخنه کند از این رو، صحت هر کشفی مشروط به تأیید آن از سوی وحی و کشف نبوی است و از این جهت بسیاری از تخیلات صوفیه به دلیل عدم مطابقت با محتوای وحی و سنت دارای اعتبار ندارد (ملاصدرا، ۱۳۶۳ش الف: ۵).

به عقیده ملاصدرا، صوفیان به دلیل این که فقط به کشف و شهود و مجرد ذوق و وجدان در آن چه حکم می نمایند، اکتفا می کنند، و از برهان عقلیو قطعی بی خبر هستند مورد تصدیق وی قرار نمی گیرند (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ج ۹، ۲۳۴).

علم کلام از دیدگاه ملاصدرا

از منظر ملاصدرا، از آن جا که متکلمان از دیگران تقلید می کنند، در دست یابی به معارف الهی ناتوانند. بسیاری از آنان محسوسات را نشناخته وارد بحث از معقولات شده و از طبیعیات بهره ای نبرده به بحث الهیات پرداخته اند و منطق و ریاضیات را تکمیل نکرده به اقامه برهان و قیاس روی آورده اند. بنابراین یکی از عوامل مهمی که میان شخص و درک حقیقت حجاب ایجاد می کند داشتن روحیه تقلید و نپرداختن به تحقیق است (ملاصدرا، ۱۳۸۱ش: ۱۹).

وی هم چنین معتقد است، متکلمان به دلیل تقلیدشان در فهمیدن امور، اهل تفکر نمی باشند و این صفت از مهم ترین دلایل ضعف ادراکی آنان است. وی هم چنین دست یابی به اسرار الهی را از طریق بحث های کلامی و اندیشه های جدلی ممکن نمی داند (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ج ۱، ۴۲۳)، زیرا جدل و کلام موجب می شود تا انسان از اخلاص دور شده و در معرض ریا و خودپسندی و خود رأیی قرار بگیرد.

همان گونه که مشهود است هدف دین اسلام هدایت انسان با روش عقلانی و برهانی است به گونه ای که شخص مشتاقانه به حقانیت انتخاب خویش نائل شود و به آن یقین و ایمان یابد، اما هدف علم کلام هدایت بشر نیست، بلکه شکست دادن و به چالش کشاندن استدلال حریف با هر روشی به ویژه جدل و مغالطه است، از این رو ملاصدرا معتقد است این روش مورد پسند امامان معصوم علیهم السلام نبوده و آنان اصحاب را از بکارگیری علم کلام و مناظره جز در موارد ضروری در برخورد با مخالفین، منع می کردند (ملاصدرا، ۱۳۶۶ش الف: ج ۱، ۲۶۲).

از نظر ملاصدرا اسرار شریعت الهی از بحث های جدلی و کلام بدست نمی آید و هر کس بخواهد از طریق کلام به احوال انسان بعد از مرگ و دیگر اسرار مبدء و معاد دست یابد راه باطلی را پیموده است (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ج ۱، ۳۶۱ و ۳۶۲).

اشکالاتی را که ملاصدرا بر علم کلام ارائه نموده اند، در موارد ذیل خلاصه می گردد:

۱- اهل کلام اهل تقلید در تفکر هستند.

۲- هدف علم کلام مجادلات پوچ و شکست دادن حریف است، در حالی که جدل جز گسترش ریا و خودپسندی ثمره ای ندارد.

۳- اهل بیت از کلام و مناظره جز در هنگام ضرورت، منع می نمودند.

علم فقه از دیدگاه ملاصدرا

ملاصدرا برای فقیهان پارسا و پرهیزکار، نهایت احترام را قائل است. بنابراین سخن و نقد ملاصدرا در مورد فقیهان دنیاطلب و جاه طلب است. وی معتقد است که فقه در گذشته بر شناخت حق اطلاق می شد و دانش طریق آخرت و آفت های نفس و احوال قلب و چگونگی تهذیب اخلاق و تبدیل بدی ها به خوبی ها بود، نه دانش قواعد مباحه و طلاق وظهار و تقسیم اموال موروثی و نظایر آن (ملاصدرا، ۱۳۸۱ش: ۵۵).

وی، فقهاء سوء را کسانی می داند که به حکام نزدیک شده و هم دستان آنان در مشروعیت بخشی مظالم شان می باشند، این فقهاء با فتاوی باطله و احکام ظالمانه خویش، موجب نابودی قوانین شریعت و جسارتشان در ارتکاب محرمات، و تسلطشان بر افراد ناتون و مساکین و تصرف اموالشان و حيله گری در ارائه شیوه های مجادله فقهی و نکات خلاف شرعی می گردند، تا به این وسیله موجب رخصت آنان در جرأت یافتن برای انجام کارهایی شود که منتهی به ازبین رفتن دین و سستی اراده مؤمنین در طی طریقشان می گردد (ملاصدرا، ۱۳۸۱ش: ۵۴).

ملاصدرا در معرفی فقیه واقعی، بر اساس آیات و روایات، خدا ترسی و خوف و خشیت در دل نسبت به خداوند شرط اساسی در فقیه شدن می داند (ملاصدرا، ۱۳۴۰ش: ۷۳). به دلیل این که در ارج نهی و ارزش گذاری علوم، ملاصدرا علمی را که به معنویت یا جهان آخرت توجه بیشتری دارند والاتر از علمی می داند که مربوط به دنیا می شود، از این جهت علم فقه را که مربوط به امور دنیوی است، کم ارج تر از علوم مربوط به جهان آخر و هدایت یافتن می داند (ملاصدرا، ۱۳۶۶ش: ب: ۲، ۲۸ و ۱۳۶۳ش: ب: ج: ۱، ۹۵).

ملاصدرا هم چنین معتقد است فقهائی که فقط به علم فقه و فروع پرداخته اند خود نیز در شناخت ذات خدا، صفات، اسماء و تجلیات او همانند دیگر مقلدین هستند و باید به حکیمان الهی مراجعه کنند (ملاصدرا، ۱۳۶۶الف: ج: ۵، ۳۵۸).

اشکالاتی که ملاصدرا بر علم فقه و فقهاء سوء وارد می داند را می توان در موارد ذیل ملاحظه نمود:

- ۱- فقهاء دنیا طلب و جاه طلب و مقربین سلاطین ظلمه مورد نکوهش ملاصدرا هستند.
- ۲- فقه در گذشته بر شناخت حق و دانش طریق آخرت و چگونگی تهذیب نفس اطلاق می شد.
- ۳- دانش فقه در گذشته به قواعد مباحه و طلاق وظهار و ارث و نظائر آن، اطلاق نمی شد.

۴- علت دنیا طلبی برخی فقیهان از نظر ملاصدرا، دوری از طرح مباحث اعتقادی و عقلی و معنوی است.

۵- از نظر ملاصدرا علم فقه چون مربوط به امور دنیوی است، کم ارج تر از علوم مربوط به جهان آخرت و هدایت شدن، است.

۶- توجه فقه به امور دنیوی دارد درحالی که علم برتر توجه به امور آخروی و غیبی دارد

وحی و سنت از منظر ملاصدرا

یکی از منابع شناخت به ویژه در مسائل مابعدالطبیعه، وحی است و سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نیز از آن جهت که بر اساس وحی است، یکی دیگر از منابع شناخت واقعی محسوب می شود. از این رو ملاصدرا معتقد است که علم و حکمت به ویژه علوم اخروی از چیزی جز نور نبوت، اقتباس نمی شود (ملاصدرا، ۱۳۶۶ الف: ج ۸، ۲۴۸).

هر چند به عقیده ملاصدرا، وحی مطمئن ترین راه برای رسیدن به حقیقت است و حتی معیار اصلی سنجش درست و نادرست یافته های عقل و دل می باشد، اما سطحی نگری یکی از آفاتی است که متون دینی دچار آن است. گزاره های دینی و مفاهیم آیات و روایات دارای لایه ها و سطوح معنایی مختلف است که بسیاری از کسان به معنای ظاهری و ابتدایی آن بسنده و از درک معانی عمیق درمانده اند. شریعت به عنوان امری ربانی مانند یک فرد انسانی ظاهری آشکار و باطنی پنهان، آغازی محسوس و انجामी معقول دارد که روح شریعت است. پس هر کس به ظاهر شریعت روی آورد و باطنش را رها کند، همانند جسدی است که روح ندارد و بی هدف سرگردان است (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۳۷۶).

به نظر ملاصدرا هیچ علمی، حتی فلسفه و عرفان، نمی تواند اسرار صمدیت و حقایق الاهیت و معارف ربوبیت را بشناسد، و این علم تنها منحصر به علم بطون قرآن و حدیث است که تنها افراد خاصی که طهارت قلبی و توانایی ذهنی داشته باشند به آن دست می یابند (ملاصدرا، ۱۳۴۰: ۸۲).

ملاصدرا در بهره جستن از متون دینی و تمسک به نقل، میان انسان های عادی و اندیشمندان تفاوت می گذارد، زیرا نه تنها استفاده عموم مردم از نقل را درست می داند، بلکه آن را برای آن ها لازم می شمارد، اما کسانی که از هوش و استعداد لازم برخوردارند و مشتاق فهم و دریافت عمیق حقایق اند نه تنها تقلید و صرف ایمان به گزاره های دینی جایز نیست، بلکه می بایست تمام عمر برای رسیدن به مراتب بالای یقین و حقیقت به جهاد در نفس و تحصیل حکمت و برهان و تحقیق در امور تلاش نمایند (ملاصدرا، ۱۳۴۵: ج ۲، ۶۳۶).

از طرفی به همان اندازه که عقل در حرکت خود به چراغ وحی نیازمند است، وحی نیز در اثبات خود نیازمند عقل است و بدون عقل، دینداری به مجموعه ای از عقائد و اعمال تقلیدی تبدیل خواهد شد که روح شریعت نیز از آن گریزان است. صدر المتألهین به این نتیجه می رسد که نیروی همه این علوم را در نظام جدیدی جمع کند تا در عین کارایی بیشتر نقاط ضعف آن ها را نداشته باشد و آن تأسیس علمی است که عقل، نقل و کشف در آن به هماهنگی می رسند.

ملاصدرا در «رساله سه اصل»، پیرامون نهی از تقلید و ضرورت شناخت باطن قرآن و حدیث چنین می گوید:

«آیا اندیشه نمی کنی که مغرور بخدا شاید همچون تو کسی باشد اگر هر علمی چنانست که تو دانسته‌ای و یا باید که از راه نقل و مشیخه فرا گیرید، پس حق تعالی چرا در چندین مواضع از قرآن مذمت می نماید جمعی را که بتقلید مشایخ و آباء خود در اعتقادات اعتماد نموده‌اند و در اصول دین تعویل بدان کرده اند.» (ملاصدرا، ۱۳۴۰ ش: ج ۱، ۸۱)؛ پس از این بیان، ملاصدرا با نکوهش کسانی که گمان می کنند، مراد از علمی که خداوند و رسول صلی الله علیه و آله بر آن تأکید ورزیده اند، فقه یا علم معانی، بیان، کلام، لغت، نحو، صرف، طب، نجوم، فلسفه، هندسه، اعداد، هیئتیا طبیعیات، است، آن علم را منحصر در علم بطون قرآن و حدیث می داند. (ملاصدرا، ۱۳۴۰ ش: ۸۳ و ۸۲). به نظر ملاصدرا، آن چه زمخشری و امثال وی از قرآن می فهمند در حقیقت علم قرآن نیست، بلکه هم چنان راجع بعلم لغت و نحو و معانی و کلام می گردد، و علم قرآن سوای این علم ها می باشد، هم چنان که جلد و قشر انسان در حقیقت انسان نیست، بلکه مجازا انسان است (ملاصدرا، ۱۳۴۰ ش: ۸۴).

از مطالبی که ملاصدرا در مورد علم حقیقی مورد نظر شریعت اسلام، مطرح نموده است، می توان نتایج ذیل را بدست آورد:

- ۱- حکمت و علوم آخروی فقط از نور نبوت اخذ شده است.
- ۲- ملاک سنجش بافته های عقل و دل، آیات و روایات می باشد.
- ۳- گزاره های دینی و مفاهیم آیات و روایات دارای لایه های و سطوح معنایی مختلف دارند.
- ۴- برخی افراد از ظواهر و معانی ابتدایی آیات و روایت استفاده می کنند و از درک عمیق معانی آن ها عاجز می باشند.
- ۵- فلسفه و عرفان از اسرار و معارف ربوبی، ناتوان بوده و این علم منحصر به علم بطون حدیث و قرآن است.
- ۶- تنها افرادی که طهارت قلبی و توانایی ذهنی داشته باشند به این علم باطنی از قرآن و حدیث دست می یابند.
- ۷- ملاصدرا، استفاده عموم مردم از نقل (حدیث) را لازم می داند.
- ۸- کسانی که دارای هوش و استعداد لازم هستند و مشتاق دریافت عمیق حقایق اند، تقلید و ایمان صرف به گزاره های دینی جایز نیست، و باید تحقیق و تحصیل حکمت و برهان کنند.

تعریف حکمت

پیش از بیان دیدگاه ملاصدرا در مورد علم ارجمند، به بیان دیدگاه وی پیرامون حکمت و تعریف آن می پردازیم. حکمت بر معانی متعددی اطلاق می شود. گاهی حکمت را بر علم حسن و عمل صالح اطلاق شده، در این صورت به علم عملی بیشتر اختصاص می یابد تا علم نظری؛ و گاهی در استعمالات بسیاری بر نفس عمل اطلاق می شود. ملاصدرا در «الحکمة المتعالیة»، برای حکمت تعاریف

متعددی آورده است؛ گاهی حکمت را شناخت اشیاء، یا انجام فعلی که نتیجه نیک دهد، و یا اقتدا به خالق تعالی در سیاست، به اندازه طاقت بشری است (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ج ۳، ۵۱۴).

فلاسفه نیز معتقد هستند که حکمت، عبارت از شبیه شدن به خداست به اندازه طاقت بشری یعنی در علم و عمل؛ بدین گونه که انسان کوشش کند تا این که علمش را از جهل و رفتارش را از ستم و بخشندگی را از بخل و تذبذب و عفتش را از فساد و خمود و خشمش را از بی باکی و ترس و حلمش را از بطالت و جسارت و حیاشش را از وقاحت و تعطیل و محبتش را از غلو و کوتاهی پاکسازی کند؛ و بالجمله بر راه راست مستقیم باشد، بدون انحراف، در حالی که به حق خداوند و حقوق خلقش قیام نموده است. (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ج ۳، ۵۱۴). ان چه از تعریف و تبیین ملاصدرا در مورد حکمت روشن می شود، وی حکمت را علمی می داند که در بر گیرنده تمامی علوم بوده و امتیازات همگی را دارا می باشد و در مقابل اشکالات متعدد علوم مختلف را نیز مرتفع می سازد. چنین حکمتی را با نام «حکمت متعالیه» معرفی می نماید.

حکمت متعالیه

از مواضع ملاصدرا نسبت به علوم مختلف، معلوم می شود که علوم مختلفی که مدعی کشف حقایق و ارائه راه هدایت هستند، جملگی دارای نقص و کم بود می باشند. از نظر ملاصدرا، علوم تجربی، ناتوان از ارائه راهی جامع در کشف حقایق امور، فلسفه محو در عقل گرایی مفرط و نا آشنا با وحی و سنت، و عرفان سرمست از کشف و شهود و تخیلات بی منطق و نا عاقلانه صوفیه، کلام نیز مملو از مجادلات بی حاصل و تقلیدی، فقه هم مجذوب دنیا طلبی و نیازمند ادراک باطن شریعت و ولایت، وحی و سنت نیز اسیر دستان ظاهر گرایان بی منطق، همگی نیازمند دانشی هستند که کاستی های تمامی را در یک قالب اعجاب انگیز، جبران نموده و علم نوینی را برای کسب هدایت به شناخت حقیقی دنیا و آخرت فراهم آورد.

ملاصدرا با این انگیزه سعی در ارائه چنین دانشی دارد که نه تنها کمبودهای علوم دیگر را نداشته باشد، بلکه جامع تمامی کمالات آن ها بوده و به واقع راه هدایت انسان ها را فراهم نماید. وی به علوم می که میان عالم نمایان رواج و از اهل تحقیق فاصله دارد توجهی ندارد، از این رو مشرب خود را از سخنان بیهوده متظاهرین به کلام، فلسفه و عرفان متمایز می داند و تنها به آشتی دادن علوم واقعی پرداخته است. اما ملاصدرا چگونه توانسته است این منابع مختلف را در اندیشه خود به انسجام برساند به گونه ای که حکمت متعالیه را مانند چهار راهی می داند که فلسفه، عرفان، کلام و نقل به هم می رسند؟ از نظر ملاصدرا اگرچه معرفت و علوم دارای اقسام متعددی هستند اما مراتب گوناگون یک حقیقتند.

«أن مبدأ العلوم كلها من عالم القدس لكن الاستعدادات للنفوس متفاوتة» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ج ۳، ۴۱۹).

به عقیده ملاصدرا، علوم در عالم و معلوم و مفیض علم، تفاوتی ندارند و تفاوتشان تنها در حجاب‌هایی است که از آینه نفس زدوده شده و در مقدار اتصال و ارتباطی که با عقل فعال و لوح محفوظ و مبادی وجودی حاصل گشته و به دنبال آن تفاوت در شفافیت ادراک و وسعت و گستره آن است (ملاصدرا، ۱۳۴۵ ش: ج ۲، ۸۰۷).

بنابراین، از آن جا که واقعیت دوگانه نیست و یک حقیقت بیشتر نداریم، منابع شناخت با هم تعارضی ندارند، لذا گزاره‌های دینی عقل پذیر و یا عقل گریزند و نمی‌توانند عقل ستیز باشند. ملاصدرا این امور خرد گریز را حقایق به اوج رسیده‌ای می‌داند که ظرف عقل گنجایش آن را ندارد، همان گونه که حواس از درک امور عقلی ناتوان است، پاره‌ای از اسرار دین و عرصه‌های شریعت به حدی رسیده که از قلمرو عقل بیرونند، و تنها راه شناخت آن‌ها، ولایت و نبوت است (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ج ۲، ۱۷۵).

حکمت و شریعت حتی در هدف نیز با هم اختلافی ندارند و مقصود آن‌ها معرفت حق تعالی، صفات و افعال اوست. این معرفت اگر از وحی حاصل شود، نبوت و اگر از سلوک و کسب به دست آید، حکمت و ولایت نامیده می‌شود (ملاصدرا، ۱۹۸۱ م: ج ۷، ۴۱۳).

هر چند ملاصدرا میان وحی و نظر از یک سو، و میان ذوق و نظر از سوی دیگر انس و الفت ایجاد کرده است، اما داور نهایی را برهان می‌داند، لذا مشرب او مکتب فلسفی خواهد بود. مکتب فلسفی ملاصدرا، تلاشی است عقلانی برای درک هستی و به ویژه شناخت عالم عقول و اسماء و صفات الهی و نیز کمک به حرکت انسان در مسیر عقلی شدن و هم سنخ عالم عقول گشتن، لذا آن را علمی الهی می‌دانیم. از این روی می‌بینیم، حکمت متعالیه نه تنها شناختی بر مبنای عقل و استدلال عقلانی ارائه می‌کند، بلکه با همراه شدن با وحی و سنت، شناختی الهی نیز ارائه می‌نماید. در این مرحله است که سیر و سلوک عرفانی چاشنی تعقل و استدلال برهانی می‌گردد. در مسیر سیر و سلوک عرفانی، ملاصدرا به سفرهای چهارگانه نفسانی می‌پردازد. وی در بیان حرکت و سلوک سالک حق سفرهای چهارگانه را برای سالک راه حق این گونه بیان می‌کند:

«واعلم أن للسالك من العرفاء والاولياء أسفار اربعة

أحدها السفر من الخلق إلى الحق

وثانيها السفر بالحق في الحق

والسفر الثالث يقابل الأول لأنه من الحق إلى الخلق بالحق

والرابع يقابل الثاني من وجه لأنه بالحق في الخلق» (ملاصدرا، ۱۹۸۱ م: ج ۱، ۱۳)

اساس حکمت متعالیه ملاصدرا بر چهار سفر فوق استوار است. اصل این تقریر (سفر اربعه) ریشه در کلمات داود بن محمود قیصری، شارح فصوص الحکم دارد. بیان قیصری نیز ناظر به تقریر ملا عبدالرزاق کاشانی در شرح منازل السائرین است و وی نیز صورت آن را از عقیف الدین تلماسیانی در شرحش بر منازل السائرین گرفته است (حسن زاده کریم آبادی، ۱۳۹۰: شماره دوم).

تقریر های متعددی که از اسفار اربعه مطرح شده، در دوره پیش از ابن عربی یافت نمی شود. شبیه ترین تقریر به اسفار اربعه مشهور، تقریر تلمسانی در شرح مواقف النفری و شرح منازل السائرین است و به نظر می رسد او اولین کسی است که طرح اسفار اربعه را ترسیم کرده است. پس از وی کاشانی با کمی تصرف محتوایی در تبیین سفرها، تقریری در شرح منازل السائرین خود ارائه داد. صورت این اسفار با هم تفاوتی ندارد، جز آن که تلمسانی سفر اول را تا نهایت مقام «فنا» دانسته و سفر دوم را با نام «سفر فی الحق» با محتوای بقای پس از فنا مطرح کرده است، اما کاشانی سفر اول را تا وصول به حق و سفر دوم را فنای در حق و سفر سوم را بقای پس از فنا دانسته و در سفر چهارم یکسان سخن گفته اند. پس از کاشانی، شاگرد او قیصری نیز با کمی تصرف در تبیین سفر چهارم، صورت نهایی و مشهوری از اسفار اربعه ترسیم نمود که از طریق ملاصدرا و کتاب الاسفارالاربعه او شهرت یافت. پس از ملاصدرا شارحان زیادی این تقریر را مود بررسی قرار دادند، و به غنای آن افزودند. در واقع، طرح اسفار اربعه به شیوه معهود آن با تلمسانی آغاز شد و با کاشانی دورانی از رشد را گذراند و با تقریری که قیصری از آن ارائه کرد، به بلوغ خود رسید. در این میان، برخی از اهل معرفت با اعمال تغییراتی در آن تقریر، تقریر دیگری از اسفار ترسیم کردند (حسن زاده کریم آبادی، ۱۳۹۰: شماره دوم).

بیان و توضیح اسفار اربعه

سفر اول: سفر از خلق به سوی حق است. به این معنا که سالک ابتدا باید حجاب های ظلمانی و نورانی بین خود و بین حقیقت ازلی و ابدی را بردارد؛ خود را از قیود امکانی و جزئی رها سازد تا به قرب الاهی برسد. سالک در این جا، با ریاضت های خویش، رفته رفته به فنای در حق می رسد. وقتی سالک فانی در خدا شد، وجود او الاهی و حقانی (شدید الاتصال به خدا و حق) می شود، در این صورت سفر اول به پایان می رسد (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ج ۱، ۱۴ و ۱۳).

سفر دوم: سفر از حق به سوی حق و با حق است. در این سفر سالک در صفات و کمالات خدا یکی پس از دیگری سیر می کند تا این که به مقام مشاهده همه کمالات خدا (آن مقدار که برای انسان ممکن است) نائل می شود. در سفر دوم است که عارف به مقام ولایت کامل می رسد؛ در این سفر سالک ابتدا به مقام «خفاء» یعنی مقام فنای صفات و افعال خود، علاوه بر فنای ذات که در سفر اول دست یافته بود، در صفات و افعال خدا دست می یابد؛ سپس به مقام «اخفی» که پایان سفر دوم است می رسد؛ سالک در مقام اخفی به درجه ای می رسد که فانی از هر دو فنای قبلی (فنا در ذات و فنا در صفات و افعال) است (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ج ۱، ۱۴).

سفر سوم: سفر از حق به سوی خلق با حق. سالک در این مرحله در مراتب افعال حق و در عوالم جبروت، ملکوت و ناسوت سیر می کند؛ یعنی ذات و لوازم این عوالم را مشاهده می کند (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ج ۱، ۱۴).

سفر چهارم: سفر از خلق به سوی خلق است با حق. در این سفر سالک اطلاعات کاملی از امور تمام مخلوقات به دست می آورد که شامل مشاهده خلاق، آثار و لوازم آن ها، علم به مضار و منافع آن ها در آینده دور و نزدیک (دنیا و آخرت)، آگاهی از اصل رجوع خلاق به خدا، چگونگی رجوع، اسباب رسیدن به خدا، موانع آن و خلاصه هر آن چه مربوط به سعادت یا بدبختی مخلوقات به ویژه انسان است، آگاه می شود (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ج ۱، ۱۵).

با توضیحاتی که پیرامون حکمت متعالیه و دیدگاه ملاصدرا در این مورد ارائه گشت، نتایج ذیل حاصل می شود:

۱- گزاره های دینی عقل گریز هستند و نه عقل ستیز.

۲- معرفت ناشی از وحی، نبوت، و از طریق سلوک، حکمت و از طریق کسب (حدیث) را ولایت می نامند.

۳- برخی از امور دین خردگریز است و از قلمرو عقل خارج می باشد.

۴- تنها راه شناخت حقائق خردگریز، ولایت و نبوت (قرآن و حدیث) است.

۵- حکمت، این است که انسان در راه راست، مستقیم باشد بدون انحراف.

برتری و ارجمندی حکمت متعالیه

از منظر ملاصدرا، برترین دانشی که همگی دانشها در خدمت او باشند و او به استخدام هیچ دانشی در نیاید و بلکه دیگر دانشها همانند شاخه های آن هستند، علم الهی است که سرور همه علوم و معارف و مبدء آن ها می باشد و همچنین هدف همه حرفه ها و صنایع و مدار همگی بر آن است و دیگر علوم و فنون کارگران و بندگان آن می باشند. شأن و مرتبه علم نظری الهی از علوم عملی بالاتر است زیرا علوم عملی وسیله اصلاح اعمال هستند، لذا رتبه آنها پایین تر از اعمال است، از آن جهت که مقدمه کم رتبه تر از نتیجه می باشد. از طرفی حرکات و کردار و اعمال مقدمه صفات و احوال، و احوال مقدمه علوم و معارفند پس برتری از آن علوم و سپس احوال و آنگاه اعمال می باشد. علوم عملی را علوم معاملات و علم نظری الهی را علوم مکاشفات گویند (ملاصدرا، ۱۳۸۱ ش: ۷۰).

به این ترتیب از میان علوم مکاشفه ای، معرفت الله و علم خداشناسی برترین است. معرفت خدای متعال خود ذاتا هدف است و نه وسیله ای برای رسیدن به هدفی دیگر، لذا عین سعادت حقیقی است. پس این معرفت، معرفتی آزاد است و ناوابسته به دیگر معرفت ها؛ بنابراین هر علمی به مقدار نزدیک تر بودنش به معرفت الله فضیلت بیشتری دارد، و از این راه می توان سنجید که علم منطبق برتر از علم لغت و نحو است، و شناخت نفس برتر از شناخت طبیعت (ملاصدرا، ۱۳۸۱ ش: ۷۰).

ملاصدرا برای سنجش تفاضل علوم، دیدگاه دیگری را نیز معرفی می کند و آن اندازه اطمینان به دلیل کار گرفته شده در آن علم، و یا برتری موضوع آن است. تمامی جهات برتری در معارف الهی متحقق است، برتری موضوع آشکار است، برتری دلیل از این جهت که براهین این علم براهینی هستند که اثبات امری ضروری و ازلی و مطلق می کنند که بستگی به زمان یا صفت خاصی ندارد، به خلاف دیگر علوم که مورد اثبات آنها به هر حال دارای قیدی است و لااقل قید «وجود موضوع» را دارد. اما برتری نتیجه در این علم، از این جهت است که بالاتر از نتیجه این علم، نتیجه ای دیگری نیست، که عبارت از خیر حقیقی و خیر خیرات و سعادت سعادت ها است (ملاصدرا، ۱۳۸۱ ش: ۷۰).

صدرالمآلهین برای علم ارجمند، ملاک دیگری را نشان می دهد که همانا لذت بخشی علم است. برتری علوم الهی در اوج لذت آن هاست. از آن جا که بالاترین و تمام ترین لذت ها شناخت حق و نظر به وجه کریم اوست، لذت هر علمی به قدر شرافت معلوم اوست، لذت علم سیاست و تدبیر امور مردم برتر از لذت علم بافندگی و خیاطی است هم چنان که لذت علم منطق و نجوم برتر از دانستن قواعد زبان و شعر است و معلومات کلی باطنی و روحانی، شریف تر از معلومات جزئی ظاهراند، پس علم به بواطن امور و اصول و حقائق آن ها، برتر و شریف تر از علم به ظواهر و شاخه ها و عوارض آن ها می باشد. حال اگر معلوم ما باطن حقایق و اصل موجودات و کامل ترین و شریف ترین وجود باشد، بدون شک علم به او لذیذترین و شریف ترین علوم خواهد بود. بنابراین، لذیذترین علوم علم به خدا و صفات و افعال او و شناخت تدبیر او در ملک خود می باشد (ملاصدرا، ۱۳۸۱ ش: ۲۳۵).

یکی دیگر از نشانه های ارجمندی علوم از نظر ملاصدرا، مقدار توانایی آن علم در به آرامش رساندن انسان و ساکن کردن او در جنت و دوری از نار است. «علوم به ویژه علوم حقیقی شریف اند، و در شناخت آن، شرف و دستیابی به بهشت و رهایی از خطر و تباهی است و رسیدن به آن باعث زندگی نفوس و آرامش ارواح و نور دل ها و بیرون رفتن از تاریکی های نادانی و جهل است. با این وجود برخی علوم از برخی دیگر برترند، و اهل آن نیز برتر از دیگرانند، بنابراین برترین دانشمندان علمای اهل دین و تقوی هستند که در امور آخرت بر یقین و بینش اند نه بر تقلید و نقل روایت، لذا ملاصدرا صرفا نقل حدیث و عمل به آن را بدون داشتن بینش مردود می شمرد (ملاصدرا، ۱۳۶۳ ب: ۶۲۳ و ۶۲۲).

ملاصدرا دلایل دیگری بر ارجمندی علوم الهی که قله آن حکمت متعالیه است، بیان می کند: اول این که علم، یا دینی است یا غیر دینی و علم دینی اشرف است، علم دینی یا علم به اصول است و یا فروع که اولی اشرف است، زیرا علوم دیگر خادم علم اصولند و صحت آن ها به علم اصول وابسته است در حالی که علم اصول از آن ها بی نیاز می باشد. دیگر این که شرف و ارجمندی هر علمی به شرف موضوع، زیبایی صورت، فضیلت فاعل، کمال غایت و نتایج پر ثمر آن علم است که علم الهی تمام آن ها را در بر دارد. بر اساس همین دلیل می توان ارزش برخی علوم را نسبت به علوم دیگر شناخت. مثلا علم هیئت، اشرف از طب است به جهت موضوعش، زیرا موضوع هیئت اجرام کریمه بسیطه والاتر از پلیدی های عنصریات می باشد، و موضوع طب، بدن انسان که ترکیبی از اخلاط بد و اضداد است که آمادۀ امراض و دردها می باشد، و پیش برنده به سوی مرگ و فساد است، بنابراین موضوع هیئت اشرف از موضوع طب است، و فقه نیز به اعتبار غایت، اشرف از هر دو می باشد، هر چند به حسب موضوع پائین تر از آن دو است، زیرا موضوع فقه فعل مکلف می باشد، و از هیئت نیز به جهت ادله و مبادی پائین تر است زیرا ادله هیئت از مقدمات یقینی تشکیل شده ولی ادله فقه ظنی هستند (ملاصدرا، ۱۳۶۶ الف: ج ۲، ۵۶).

به این ترتیب می توان ملاک هایی را که ملاصدرا برای علم برتر و ارجمند ارائه نموده را در موارد ذیل بیان نمود:

۱- علم الهی، سرور همه علوم و معارف و مبدء آن ها است.-

- ۲- علم نظری الهی از علم عملی بالاتر است، زیرا علوم عملی وسیله اصلاح اعمال هستند پس در رتبه پائین تر از اعمال که نتیجه اصلاح می باشد، هستند.
- ۳- اعمال مقدمه صفات و احوال، و احوال مقدمه علوم و معارف هستند، پس برتری از آن علوم و سپس احوال و سپس اعمال می باشند.
- ۴- هر معرفتی به مقدار نزدیک تر بودن به معرفت الله فضیلت بیشتری دارد.
- ۵- یک ملاک در برتری یک علم، برتری موضوع آن علم است
- ۶- ملاک دیگر در برتری یک علم، برتری دلایل و اطمینان بخش بودن دلایل آن علم است.
- ۷- ملاک دیگر در برتری یک علم برتری نتایجی است که از آن علم حاصل می شود.
- ۸- معارف الهی هم برتری موضوع و هم برتری دلیل و هم برتری در نتیجه گیری را دارا هستند.
- ۹- ملاک دیگر در برتری یک علم، اوج لذت در شناخت آن علم است.
- ۱۰- لذت هر علم به اندازه شرافت معلوم در آن علم است. علم به باطن امور یعنی خداوند باشد، برترین علوم خواهد بود.
- ۱۱- ملاک دیگر در برتری یک علم، مقدار توانایی آن علم در به آرامش رساندن انسان است.
- ۱۲- ملاک دیگر در برتری یک علم، میزان وابستگی علوم دیگر به آن علم و استقلالش از علوم دیگر است.
- با توجه به ملاک های فوق در تشخیص برترین علم، ملاصدرا حکمت متعالیه را حاوی تمامی ملاک های علم برتر دانسته و آن را برترین علم می شناسد، به گونه ای که نواقص هیچ یک از علوم مطروحه دیگر را ندارد (ملاصدرا، ۱۳۸۱ ش: ۷۰)
- با وجود این که ملاصدرا در مقام معرفی علم برتر، حکمت متعالیه را به عنوان برترین نوع علم معرفی می کنند، لیکن در فرازی دیگر ملاک مهمی را مطرح می کند که عبارت از پیروی نمودن از بیوت نبوت و اهل بیت علیهم السلام می باشد، و برای فهم انوار حکمت، استفاده از آنان ضروری می باشد (ملاصدرا، ۱۳۶۶ الف: ج ۴، ۱۶۰).

نتیجه گیری

در بررسی آراء ملاصدرا معلوم گشت که از نظر وی علمی که صرفاً بر عقل یا حس و یا شهود باطنی متکی هستند، مانند فلسفه و علوم تجربی و عرفان و نیز علمی که صرفاً تقلیدی هستند و برای جدل تلاش می کنند، مانند کلام، نمی توانند جایگاه مطلوبی در شناخت حقایق هستی داشته باشند. اما حکمت متعالیه از نظر ملاصدرا، به دلیل این که کاملاً از روش اهل بیت نبوت علیهم السلام و وحی، پیروی و متابعت می کند، حائز رتبه برترین علم گردیده است. به این ترتیب مشاهده می کنیم ملاک اصلی و نهایی برتری یک علم از دیدگاه ملاصدرا که بعد از احراز تمامی ملاک ها، مهم تر از بقیه می باشد، مطابقت تعالیم و نتایج و باورهای آن علم، با باورها و نتایجی است که اهل بیت علیهم السلام و قرآن، ارائه نموده اند. این ملاک شاید کلیدی ترین و متمایز ترین ملاک در میان تمامی ملاک هایی باشد که توسط اندیشمندان مختلف، جهت شناسائی علم ارجمند ارائه گردیده است، به گونه ای که ملاصدرا با مطرح نمودن آن توانسته است باب جدیدی در شناخت علم برتر، ارائه کند. البته قضاوت در باره این روی کرد ملاصدرا و میزان پای بندی ایشان در حفظ ملاک های ارجمندی علم در ارائه حکمت متعالیه، هنوز جای تأمل و بررسی بیشتری دارد.

فهرست منابع:

- ۱- ابن رشد، محمد بن احمد، (۱۳۷۷ ش)، **تلخیص مابعدالطبیعه**، تهران، حکمت، اول.
- ۲- ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۰۵ق)، **لسان العرب**، قم، دار احیاء التراث العربی، اول.
- ۳- ابن عربی، محی الدین، (بی تا)، **فتوحات المکیه**، بیروت، دارصادر.
- ۴- حسن زاده کریم آبادی، داود؛ (۱۳۹۰)، **اسفار اربعه در عرفان اسلامی**، حکمت عرفانی، سال اول، شماره دوم.
- ۵- سهروردی، شهاب الدین یحیی (شیخ اشراق)، (۱۳۷۵)، **مجموعه مصنفات شیخ اشراق**، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۶- صدر الدین، محمد بن ابراهیم (صدرالمتألهین)، (بی تا)، **ایقاظ النائین**، بی جا، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
- ۷- همو، (۱۳۶۶ الف)، **تفسیر القرآن الکریم**، ترجمه محمد خواجهی، قم، بیدار.
- ۸- همو، (۱۹۸۱ م)، **الحکمة المتعالیه فی الاصفار الاربعه العقلیه**، بیروت، دار احیاء التراث.
- ۹- همو، (۱۳۴۰)، **رساله سه اصل**، تهران، دانشگاه علوم معقول و منقول تهران.
- ۱۰- همو، (۱۳۶۶ ب)، **شرح اصول کافی**، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، اول.
- ۱۱- همو، (۱۳۶۰)، **الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه**، مشهد، مرکز الجامعی للنشر، دوم.
- ۱۲- همو، (۱۳۸۱)، **کسر الاصنام الجاهلیه**، تهران، بنیاد حکمت صدرا، اول.
- ۱۳- همو، (۱۳۵۴)، **المبدء و المعاد**، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران.

۱۴- همو، (۱۳۶۳ الف)، **المشاعر**، تهران، کتابخانه طهوری، دوم.

۱۵- همو، (۱۳۶۳ ب)، **مفاتيح الغيب**، تهران، مؤسسه تحقیقات فرهنگی، اول.